

گفتگو با صادق آقاجانی

رئیس سابق فدراسیون کوهنوردی

صادق آقاجانی از آن دست مدیران ورزشی است که همواره می شود بدون دردرس با او حرف زد یا مصاحبه کرد. رفتن او از فدراسیون کوهنوردی بسیار عجیب بود، آن هم در زمانی که سازمان تربیت بدنی مدعی حمایت از ورزش های موفق و جهانی است. حرف های آقاجانی جواب های لازم را به همه سوال های شکل گرفته در ذهن ما داد. آنقدر خاکی و بی قید حرف می زد که حس کردیم دیگر از فضای موجود در ورزش خسته شده است. گرچه هنوز وقتی می خواهد از انگیزه و علاقه اش به کوهنوردی بگوید، خون به رگهایش می دود و صورتش قرمز می شود.

در بعدازظهری از مهرماه ??? و ماه مبارک رمضان به بازتاب ورزشی آمد تا در مورد ناگفته هایی که بیش از ?? سال است در سینه داشت با او گفتگو کنیم. در حین گفتگو وقتی به یاد بردارش افتاد، بارها اشک در چشم هایش حلقه بست و بی اینکه چیزی بگوید، تنها سکوت کرد. فرق آقاجانی را می دانستیم اما باور کردیم که مدیریت بی سر و صدا در حوزه ورزش ایران، یعنی عاقبت صادق آقاجانی، گرچه خودش همه چیز را خیر می داند و از دست کسی ناراحت نیست. صادق آقاجانی یکی از معدود ایرانی های توانمند در طراحی و برنامه ریزی برای صعود به هیمالیا است و بی شک کوهنوردی ایران یک وزنه جهانی و ملی را در حوزه مدیریت خود از دست داد و این امری نیست که به این سادگی ها کتمان شود، گرچه خودش معتقد است نیروهای متخصص و جوان در این رشته زیاد هستند و کار به پیش خواهد رفت. متن کامل گفتگوی ??? دقیقه ای بازتاب ورزشی با صادق آقاجانی رئیس سابق فدراسیون کوهنوردی ایران در ادامه خواهد آمد:

س: آقای آقاجانی از روزی بگوئید که وارد کوهنوردی شدید؟

- کوهنوردی از پیش از انقلاب، رشته ورزشی من بوده است. صعود اول من به دماوند و سبلان پیش از انقلاب، نخستین حرکت در سال ۱۳۶۰ بود که می خواستیم به مناسبت پیروزی انقلاب، صعود زمستانی کنیم.

رفتیم از فدراسیون کمک بگیریم که آنان نیز اظهار علاقه کردند تا همکاری کنیم؛ این مقدمه ای شد برای آمدن ما به کادر فنی فدراسیون. سال ۶۰ حاج مصطفی داودی، من را خواست و گفت: بیا و فدراسیون را اداره کن؛ آن موقع کمیته ملی المپیک در مجموعه شهید شبرودی بود.

نقطه نظراتی که ایشان در سال ۶۰ برای اداره فدراسیون داشت، زیاد با ایده های من نمی خواند، برای همین، به تفاهم نرسیدیم. آن وقت می گفتند: مسیر خانم ها و آقایان را از هم جدا کنید! پیش از انقلاب، جلوی من را گرفتند، ولی من آمدم ۲۰۰ متر پایین تر از یک جای دیگر رفتم، این حرف ها عملی نبود.

تا این که سال ۱۳۶۲ داود شمس به واسطه یکی از دوستان، این مسئولیت را پذیرفت، آمدم. آن زمان تلاش می کردیم که بحث جنگ و یکسری شرایط و کارهای نظامی در مناطق کوهستانی را نیز پیگیری کنیم، چرا که کارهای کوهنوردی در آن زمان شرایط خاصی داشت و همین مانع رشد کوهنوردی شده بود.

با آمدن من، قضیه مقداری هموارتر و حرکت های خوبی هم در آن زمان انجام شد، به گونه ای که یک صعود به دیواره علم کوه در زمستان انجام گرفت و تعدادی از بچه های کوهنوردی با من همراه شدند. به خاطر کارهای آموزشی در مناطق جنگی و عملیات ها، این کارها موجب شد که عینک بدبینی از کوهنوردی برداشته شود.

تا این که مرحوم داودی، به عنوان نخستین ایرانی به هیمالیا مرکزی به ارتفاع ۷۰۰۰ متری صعود کرد. سال ۱۳۶۸ بود که این صعود به صورت تیمی از سراسر جهان که ایشان هم از ایران بود به قله وایت نیدل ۷۱۰۰ متری صورت گرفت.

هم‌زمان ما صعود بین‌المللی گذاشتیم و از چین و هند و پاکستان نفر به ایران آمد و ما صعود به دماوند را برگزار کردیم، تا ایران به سطح بین‌المللی راه پیدا کند و نتایج مثبتی شکل گیرد که البته انعکاس خوبی هم داشت .

با آمدن دکتر غفوری‌فرد در سال ۱۳۶۹، بین من و ایشان یک مقدار اصطکاک به وجود آمد، به گونه‌ای که من و آقای داودی رفتیم پیش ایشان و گفتیم که تا به امروز وضع بدین منوال بوده و این‌گونه کار کردیم و نظر ما این بوده است.

شهید رجایی دست‌نوشته‌ای روی برگه کمیته ملی المپیک دارد. مرحوم داودی، نامه‌ای نوشته و از ایشان، استعلام کرده بود و آقای رجایی نیز مطالبی را نوشته‌بودند که به عنوان منشور المپیک ایران مطرح بود؛ البته از آن عکسی هم در دست است. خلاصه آن که مرحوم داودی این را به آقای غفوری‌فرد نشان داد و او هم گرفت و نام‌ها پرت کرد و گفت: آقای رجایی چند سال است که شهید شده، الان آقای هاشمی رئیس‌جمهوره و من نیز رئیس سازمان تربیت بدنی هستم! به این ترتیب، برخورد ما با وی کمی سرد شد تا این که آقای داودی فوت کردند. این ماجرا ادامه پیدا کرد تا این که من را عزل کردند؛ یعنی ۲۹ آذر ماه سال ۱۳۶۹.

این گذشت تا سال ۱۳۷۳ که مهندس هاشمی‌طبا و آقای رضوی آمدند.

در برگشت، اوضاع کمی تغییر کرده بود و چون پتانسیل و شرایط جامعه می‌طلبید، توانستیم حرکات گسترده‌تری انجام دهیم.

از همان سال ۶۲ به این فکر بودم که کارهای خوبی در هیمالیا انجام دهیم، در دیدار با مسئولان فدراسیون چین، آنها پیشنهاد کردند که ایران و چین از جبهه شمالی صعود مشترک داشته باشند که دز سال ۵۶ نیمه‌کاره مانده بود. سال ۶۲ آنها گفتند: بیایید با هم این کار را انجام دهیم، البته من نپذیرفتم و گفتم اگر قرار بر این باشد، مستقل صعود می‌کنیم.

به هر حال، برای این که بتوانیم به خواسته‌هایمان تحقق بخشیم، در سال ۱۳۷۳ حرکات گسترده‌ای را آغاز کردیم؛ یعنی طرح صعود ۲۵۰۰ نفری به دماوند. در سال ۶۹ که هم‌زمان با زلزله رودبار شد و نیروهایمان یک هفته رفتند به منطقه و در حد امکاناتی که فراهم کرده بودیم کمک کردیم، با برگشت دوباره آنها قضایا را به حرکت درآوریم و صعود ۲۵۰۰ نفره شکل گرفت و یک هیجان خوبی در کوهنوردی کشورمان پدید آمد.

در پی آن، شروع به صعود ۷۰۰۰ متری کردیم. نخستین صعودمان بر قله کومونیزم بود که ۷۳۹۵ متر ارتفاع داشت و بعدها با کمک مهندس شهنازی، صعود به قله خان‌تنگری بود. ۷۰۱۰ متر از قله‌های منطقه چیانگ‌شان بود و پس از آن هدف‌گیری کردیم ۸۰۰۰ متری را که گاشربروم ۲ در پاکستان بود که به لطف خدا صعود خوبی برگزار شد.

در نخستین صعود ۸۰۰۰ متری با کوهنوردان خوبی در دنیا آشنا شدیم، مثل «بونیتو» از اسپانیا و مرحوم «اناتولی بوکرایف» .

خلاصه بلافاصله پس از آن، هدف‌گیری کردیم که به اورست برویم. برای صعود به اورست مسائل عدیده‌ای وجود داشت. شوری در کوهنوردان افتاده بود. تست‌هایی می‌گرفتیم و در آن چندصد نفر شرکت می‌کردند. واقعیت این بود که هیچ‌کس سطح کار را نمی‌دانست و همه گمان می‌کردند، می‌توانند. خبر نداشتند کار چیه، تست چی هست و آزمون‌ها برای چیست. با تجربیات و مطالعاتی که بود، طراحی تست‌ها به خوبی انجام و تصمیم گرفته‌شد نخستین صعود اورست را انجام دهیم. برای همین، پیش از صعود رفتیم پیش آقای هاشمی و ایشان از ما پشتیبانی کردند و پس از گاشربروم قرار شد برویم تا برای اورست از ما حمایت کنند. ولی آقای هاشمی رفتند و آقای خاتمی آمدند .

ما برای رفتن به اورست، مسایل پیچیده و عدیده‌ای داشتیم و مهم‌ترین آن مشکل مالی بود. مهندس فائقی به واقع همواره یک تکیه‌گاه خوب برای ما بود و حتی در بدترین شرایط نه نمی‌گفت و ادامه می‌داد او گفت که برو خدا بزرگه و این کار رو می‌کنیم و همین برای ما دلگرمی بود. بارها به آقایان و به آقای مهرعلیزاده گفتم: اگر شما نمی‌توانید حمایت کنید، دست کم ما را سرد نکنید.

خلاصه کارهای صعود و بررسی‌ها را انجام دادیم و تصمیم گرفتیم که تیم برود.

س: نخستین ایده صعود به اورست را چه کسی داد؟

- سال ۶۰ بود، نخستین صعود را در زمستان انجام دادیم؛ ۲۲ بهمن سال ۶۳ و دومی صعود زمستانی دیواره علم‌کوه بود که توسط خود من انجام شد.

برای همین از همان موقع دیدم که پتانسیل خوبی داریم و این که با چینی‌ها یا ژاپنی‌ها برویم برای ما کسر شأن بود. ماجرا فرق می‌کرد و آن این که دید دنیا و دست‌انکاران کوهنوردی عوض شود.

به هر حال، تمرینات را برای صعود به اورست انجام دادیم و تنها مشکل ما مساله مالی بود. آقای هاشمی‌طبا صریحاً گفت: من ارز نمی‌دهم، پول هم نداریم. من هم گفتم: اینجوری که نمی‌شود، «شما پول خواهید داد».

خدا خیرشان بدهد، در دو مرحله به ما ارز دادند، البته خیلی سخت گذشت، هیچ وقت یادم نمی‌رود روزی را که تصمیم گرفتیم. این را هنوز جایی نگفتم. تصمیم گرفته بودم، اگر این کار نشد، حتماً یک بلایی سر خودم بیاورم و آنها را به دردسر بیندازم. حتی جایی که بروم و در آنجا بایستم و بتوانم حرف کوهنوردی را بزنم، هم پیش‌بینی کرده بودم.

واقعیت، اصل کوهنوردی برای من مهم بود. رفتم پیش مهندس فائقی خیلی برافروخته و عصبانی بودم، چون تیم داشت می‌رفت و من مانده بودم. خلاصه آقای مهندس فائقی من را گرفت و بوسید و گریه کرد، او به کرات برای کوهنوردی خلوص نیت داشت به حدی که من بارها به خاطر محبت هایش از این مرد خجالت کشیدم! البته ایشان دلش برای مملکتش می‌تپید که این کارها را کرده است. به هر حال رفتم پیش مهندس هاشمی‌طبا برای خداحافظی و گفتم، کارها این‌گونه انجام شد و وسائلی را که خریده بودم شرح دادم. کسری زیادی داشتیم و وسایل دست‌دوم خریده بودیم؛ چهار جفت کفش **one sport** دست‌دوم داشتیم و بقیه آنها کفش کوفرا و از این قبیل بود.

می‌دانستم **one sport** مرگ ندارد، ولی پول نداشتیم. از نپال چهار جفت دست‌دوم خریدیم و به پای تیم حمله کردیم. لباس یکسره دست‌دوم دو دست و نو هم دو دست. تا خلاصه بتوانیم این کار را انجام دهیم. چادر و این قبیل چیزها را داشتیم که خوب بود. سال گذشته که برای گاشربروم می‌رفتیم، یکی از دوستان ساکن سوئیس، کمکی کرد، کفش و چادر خریدیم و رسید به ما، البته حالا مشکلات دیگری هم داشت.

متأسفانه برای صعود نخستین ۸۰۰۰ متری، من دست نیاز به قدیمی‌ها دراز کردم و آنان نیز چادر سال ۱۳۵۳ را برای من آوردند و با افتخار آمدم ببرم، گفتند: پولش را بده، بعد ببر. ۱۷۰ هزار تومان آن موقع از من پول گرفتند و وقتی در کمپ این چادر برپاشد، بچه‌ها با بی‌سیم به من گفتند: فلانی این آب صاف‌کن است، از اون طرف برف که میاد از این طرف آب می‌کنه و می‌ده داخل چادر و اگر چادرهای سوئسی را دوستم برای من نفرستاده بود، این صعود هم شکست خورده بود.

از این دست مسائل زیاد داشتیم. وقتی اینها را به مهندس هاشمی طباطبائی گفتیم، خدا حافظی و روبوسی کردیم تا خواستم بیرون بیایم، گفت: فلانی می‌دونی کجا می‌ری؟ خیلی ساده می‌گی، اون چیزی که در کتاب و فیلم‌ها دیدم، خیلی پیچیده‌تر از این حرفاست. به ایشان گفتیم: اصلاً ناراحت نباش، تجربه و اطلاعات کافی داریم و خودمان را آماده این کار کرده‌ایم.

رفتیم به منطقه و به لطف و عنایت خدا، صعود با قدرت انجام شد. روز ۱۹ می ۱۹۹۸ ما نخستین حمله را از کمپ چهارم؛ یعنی گردنه جنوبی ارتفاع ۸۰۰۰ متری انجام دادیم. هنگامی که تیم به قله جنوبی ارتفاع ۸۸۵۰ رسید، متأسفانه طوفان بسیار سهمگینی رخ داد که هیچ تیمی نتوانست حمله کند.

تیم حمله آقای رسول نقوی، حمید اورنگ، حسن نجاریان، مرحوم زنده‌یاد محمد اوراز و جلال چشمه قصابانی بودند.

اینها همان روز، حدود ساعت ۱۱ از قله جنوبی به کمپ چهار برگشتند و همان شب حمله کردند. این کار شگرفی بود، چون بسیاری از تیم‌ها برگشتند و استراحت کردند. روزها ماندند، اما آنان همان شب دوباره ساعت ۲ بامداد حمله کردند و شکر خدا صعود با موفقیت انجام شد. این یک موفقیت شد که بچه‌ها خودشان را بیشتر باور کنند. صعود اورست هم در سطح دنیا بچه‌ها را شناساند.

همه تیم‌های حاضر در منطقه، نگرش دیگری روی کوهنوردی ایران پیدا کردند. تشکیلات کوهنوردی دنیا همچون **uia** با ما ارتباط برقرار کرد تا به مسئولان خیلی چیزها را ثابت کنند.

ولی پس‌لرزه‌های صعود، همچنان ما را اذیت می‌کرد، به گونه‌ای که بدهکاری‌های صعود به جایی رسید که ما در سال ۱۹۹۹ نتوانستیم طرح بعدی‌مان را اجرا کنیم.

طرح بعدی ما صعود دو قلعه ۸۰۰۰ متری در یک برنامه بود. این گام را خیلی فراتر گذاشتیم، مثل کار «رینولد مسنر» و «سون بارک». ما آمدیم گفتیم دو تا قله هشت هزار متری را در یک صعود انجام بدهیم.

به دلیل فشارهای اورست، ما نتوانستیم در سال ۹۹ این کار را انجام بدهیم، برای همین، این کار را به سال ۲۰۰۰ انداختیم؛ یعنی یک سال فاصله. در این زمان، یک گروه جوان جمع کردیم برای صعود به قله کپه داغ؛ کپه داغ، قله بسیار سخت منطقه چیان شان و جایی است که در یک دوره هفت ساله، احدی نتوانسته به آن صعود کند. خلاصه این صعود را شکل دادیم و هشت جوان رفتند و صعود را با موفقیت انجام دادند و بعد آمدند و تیم را برای «چوایو» و «شیشاپانگما» پی‌ریزی کردیم که البته آن هم به خوبی انجام شد. به فاصله ۱۷ روز قله اول و دوم را صعود کردیم. در حقیقت این دست‌مایه‌هایی بودند برای حرکت‌های بعدی.

س: با همان تیم اورست رفته بودید؟

-تعدادی از آنان عوض شدند و تعدادی ثابت مانده بودند. ما اهداف متعددی را دنبال می‌کنیم. از رکوردهای دنیا این هست که بالاترین تعداد ۸۰۰۰ متری را تیم‌ها یا نفراتی بتوانند صعود کنند؛ این جزو رکوردهای جهانی است. به همین دلیل، دنبال این بودیم که در کنار صعودهایی که انجام می‌شود، بحث پرورش جوانان و به دست آوردن تجربیات بیشتر برای کوهنوردان و رکود ۸۰۰۰ متری را نیز دنبال کنیم.

برخی می‌گفتند چرا بعضی اسم‌ها تکراری هستند. این از کمبود اطلاعاتشان است. آقای مسنر و کوشکا، دو دهه کار کردند تا به این موفقیت‌ها رسیدند. به هر حال، این جزو اهداف ما بود.

در هر برنامه‌ای، تعدادی نیروی جدید و جوان وارد می‌کردیم که بتوانند توسط اینها آینده را بسازند. البته بدون حضور با تجربه‌ها، نمی‌توانستیم اینها را برای صعود ۸۰۰۰ متری آماده کنیم. اوج این قضیه، سخت‌ترین قله هیمالایاست. ما قله لوتسه را با دوازده نفر صعود کردیم که تیم در کل چهارده نفر بود. با عیار محاسبات ورزش‌های دیگر همه اعضای تیم ما کوهنورد بودند.

حتی یک‌بار پس از صعود لوتسه، به مزاح در منطقه گفته می‌شد که آقاجانی می‌خواهد آشپز و این‌ها را نیز به قله بفرستد.

این حرکت‌ها موجب معروف شدن کوهنوردان ایرانی شد تا جایی که برخی از دوستان، تماس گرفتند و راهنما خواستند برای کشورهای دیگر که از کوهنوردان بفرستید بیایند، ما پول به آنها می‌دهیم، فقط تیم‌های دیگر را رهبری و هدایت کنند. البته با شرایط فرهنگی که در اینجا بود، صلاح ندیدم این کار انجام شود.

خدا رحمت کند آدمی مثل «آناتولی بوگراف» راهنما بود، پول می‌گرفت هم قله‌اش را صعود می‌کرد و هم تیم می‌برد به قله و خیلی‌ها را هم در اورست نجات داد.

به هر حال، برای این که بتوانیم در دنیای کوهنوردی جای خودمان را پیدا کنیم، باید در صحنه‌های گوناگون حضور داشته باشیم. پس از این حرکت‌ها، یک صعود به «گاشربروم یک» شد، حادثه‌ای که رخ داد (مرگ زنده یاد محمد اوراز)، فشاری را به کوهنوردی ما وارد کرد.

البته از خود کوهنوردی نبود. کوهنوردان دنیا، هر ساله هزینه‌های بسیاری در حوادث پرداخت می‌کنند. الان کره سه نفره دارد که چهارده، ۸۰۰۰ متر را صعود کردند. می‌دانید چند تا کره‌ای کشته شدند تا این رکورد شکل بگیرد؟

ما برای ورود به عرصه نمی‌توانیم بگوییم، به هیمالیا برویم و یک حادثه هم نداشته باشیم. آقای «لی»، نخستین کره‌ای که چهارده ۸۰۰۰ متر را صعود کرد، در قله آنپورنا که سیزدهمین قله او بود پایش شکست. او می‌گوید: فقط نگران بودم طوری شود که نتوانم این کار را تمام کنم. یا برای نمونه؛ یکی از کوهنوردان فرانسه بود که در لوتسه ناپدید شد؛ یعنی در سیزدهمین ۸۰۰۰ متری. هیچ آثاری از او باقی نماند؛ ببینید هیمالیانوردی، عجیب با حادثه است.

از سوی دیگر، برخی آدم‌های مغرض، تلاش کردند از این قضایا، جنبش به راه اندازند، چرا که این جزو رشد کوهنوردی و هیمالیانوردی بود. به این ترتیب، پس از حادثه‌ای که برای مرحوم اوراز پیش آمد، ایشان از دنیا رفت.

با این توصیف، این حادثه یک مقدار، ولی اندک، چیزها را برای جامعه روشن کرد و نشان داد نمی‌توان به فکر پیروزی بود، بدون این که خطر نکرد. اصطلاحی است در کوهنوردی که قله‌های مرتفع دره‌های عمیق دارند!

۸۰۰۰ متری دره‌اش ۵۰۰ متر نیست، خدا رحمت کند «ژرسی کوشکا» ۲۵۰۰ متر سقوط کرد. آدمی که می‌آید دیوار جنوبی لوتسه را صعود می‌کند، اگر سقوط کند، ۲۵۰۰ سقوط می‌کند. این جور نیست که آدم سقوط کند و پایش بشکند.

به هر حال، پس از حادثه مرحوم اوراز یک مقدار کندی شکل گرفت. ما تلاش کردیم به دنبال اهدافی باشیم که ارزش هزینه اش را داشته باشد. یک بحث چهارده قله ۸۰۰۰ متری بود، یک مقدار برای کوهنوردی ایران زود بود. ما فشار آوردیم کار هم خوب پیش می‌رفت، ولی بدنه کوهنوردی ایران، هنوز نتوانسته بود خودش را همسان کند.

الان خیلی خوب شده، پس از این زحمات بسیار زیاد، خیلی خوب شده آدم‌ها از جیب خودشان پول می‌دهند و قله ۸۰۰۰ متری می‌روند، کشته هم می‌شوند و هیچ کس اعتراض نمی‌کنند. من نمی‌دونم کسانی که آن موقع اعتراض می‌کردند، چرا حالا حرف نمی‌زنند؟!

س: آیا کوهنوردانی که به صعود می‌رفتند، بیمه بودند؟

-همه کسانی که ما در هر صعودی بردیم بیمه کردیم، الان هم بنا بر قانونی که فدراسیون نوشته، هر تیمی که خصوصی و شخصی هم بخواهد برود، باید این آیین‌نامه را رعایت کند. حالا یک نفر قاچاقی می‌رود، ما مسئول نیستیم، ولی ما چهارچوب گذاشتیم بیاید این آیین‌نامه را رعایت کنید تا میزان حوادث به کم‌ترین درجه برسد.

پس از آن به فکر افتادیم که هیچ زن مسلمانی تا کنون به اورست صعود نکرده و برای همین، دنبال این کار افتادیم و برای این که کار انجام شود، استان‌های ما صعود سراسری برگزار کردند تا بتوانیم دامنه آن را گسترش دهیم.

مقام معظم رهبری فرمایشی داشتند که ما همیشه از آن استفاده کردیم. سال ۶۸ ما دیواره علم کوه را صعود کردیم، اما با سرمایه‌داری دست یکی از بچه‌ها، صعود نیمه کار ماند و برگشتیم.

تصویر این صعود را خدمت ایشان که آن زمان رئیس‌جمهور بودند، بردیم و توضیح دادیم. ایشان فرمودند: بروید کار را ادامه بدهید. نگفتند که دست ایشان، نگفتند نمازتان را چگونه خواندید.

من پس از صعود اورست هم گفتم که بزرگ‌ترین مشوق من برای این کار، خود ایشان بودند. با رفتنشان به کوه و تشویق بنده و فرمایشی که بروید و کار را تمام کنید؛ یعنی این کار برای مملکت ارزش دارد. این فرمایشات موجب شد صعود اورست را انجام بدهیم و بعد این جمله را گفتند: تصور نکنید با صعود اورست کار تمام شده که این آغاز کار است تا بعد به قله‌های دیگر صعود کنیم.

در جمله دیگر فرمودند: صعود به قله مرتفع جهان باید مردم را به دامنه‌های این ورزش بکشاند. این خودش خط مشی است. بر مبنای این ما آمدیم، صعودهای زمستانه را بر پا کردیم و سال قبل تعداد را به ۸۰۰۰ صعود کننده رساندیم.

به همین دلیل، قضایا را در پایه‌ها و سطوح گوناگون و تخصص‌های گوناگون گسترش بدهیم که شکر خدا، سال گذشته، صعود زمستانی ما تا منطقه عمومی الوند به ۸۰۰۰ نفر رسید و صعودهای چند هزار نفری به قله مرتفع و بعد آمدیم اینها را تفکیک و پراکنده کردیم که بتوانیم مدیریت‌ها را تقویت کنیم.

با توجه رهبری و موفقیت‌ها، تلاش کردیم اهداف دیگری را تعریف کنیم. دیدیم در دنیا بانوی مسلمان به قله اورست نرفته؛ بنابراین، این امر می‌تواند نقطه عطفی باشد و ما می‌توانیم با این حرکت به دنیا نشان بدهیم که جایگاه بانوی ایرانی و بانوی مسلمان این نیست که آنها گمان می‌کنند، فیلم می‌سازند و در آن نشان می‌دهند زن مسلمان، محصور است.

طراحی نخستین صعود بانوی مسلمان زن را انجام دادیم، دوبار این حرکت را کردیم، متأسفانه دست اندازکاران وقت، پشتیبانی لازم را نکردند، چرا که به آن فلسفه ایمان نداشتند. این قدر هم غرق در رشته‌ها و جنجال سیاسی ورزش شده بودند که به آن فکر نمی‌کردند.

وقتی در سال ۸۳ اجازه ندادند برگشتم، با آقای مهر عزیزاده گفتم: بیا این کار را در زمان خودت انجام بده، که ایشان به صورت کتبی نوشتند: امکان ندارد. خانم دکتر احمدی، معاون ایشان به صورت کتبی نوشتند: امکان ندارد انجام ندهید، ولی اشاره کردم ما طور دیگری فکر می‌کنیم.

هیچ بچه رزمنده و بسیجی نگفت گلوله نیست یعنی چه؟ من همواره در این زمینه‌ها سال ۵۹ یادم هست. در سوسنگرد برای هر قبضه خمپاره ۱۲۰ جیره داشتیم؛ دو تا آن هم روزانه. کسی که اینکاره هست، می‌داند برای ثبت تیر و ثبت نقطه که باید با گلوله انجام شود، چند تا گلوله احتیاج دارد و یا وقتی دیده‌بان از شما آتش می‌خواهد، باید چند تا گلوله بریزی تا ببینند. ما این‌ها را تجربه کرده بودیم و حتی با سیم ظرف‌شویی گلوله‌هایی را که در خاک بودند، می‌ساییدیم و استفاده می‌کردیم. پس برای من این که یک نفر بگوید نه! من حمایت نمی‌کنم، معنایی ندارد.

این بچه‌ها آن گونه مبارزه کردند و همواره من را پشتیبان خودشان می‌دانستند و گمان می‌کردم آن زمانی که می‌بودم و این کار را انجام نمی‌دادم، خالی کردن پشت آنان بود. برای صعود نخستین بانوی مسلمان جهان طرح تهیه کردند و ۴۰۰ میلیون هزینه گذاشتند. در حضور بعضی دوستان گفتند: ۳/۴ را ما می‌دهیم، یک چهارم را خودت. گفتم قبول با هم دست هم دادیم. یک هفته بعد، چند تا نامه نوشتم برای ایشان، چون نتوانسته بودم بروم. فکر می‌کنید از آنچه قول داده بودند یعنی ۳/۴، ۳۰۰ میلیون تومان، چقدر به من دادند؟ ۳۰ میلیون تومان!

عین همان بچه که در جنگ جلو رفت، ولی نه آتش تهیه برایش فرستادند نه تدارکات، رها شدیم. من آنها را تجربه کرده بودم. از این رو، باعث نشد برگردم. لطف و عنایت خدا و کرم مولا چشم ما را از این چیزها نترسانید.

پا شدیم رفتیم منطقه، در آنجا به ما گفتند شما ورودیه را بیاور! ما چهارده نفر بودیم که ورودی هر نفر ده هزار دلار بود، که می‌شد ۱۴۰ هزار دلار! یکی هم برای بقیه اعضا می‌خواستند؛ یعنی ۱۵۰ هزار دلار. من با ۴۰ هزار دلار از ایران رفتم. توسط چنین بزرگوارانی!

رفتیم آنجا راهنمایی کردیم. دوستانم گفتند خیلی تیم‌ها آمدند اینجا و برگشتند، خواستی برگردی هزینه خرج اینجا را پرداخت کن. برگشتم ایران یکی دو تا دوست کمکی کردند و حدود ۴۰ میلیون، بخشی از سرمایه شخصی و خانه را گذاشتم و تبدیل به دلار کردم و رفتم آن طرف. با توجه به محدودیت چهارده پرمیت را به یازده نفر کاهش دادم و توانستم آن پول را پرداخت کنم. ۱۲۰ هزار دلار را دادم و گفتم بقیه درست می‌شود که تیم رفت منطقه.

اهداف باید در راستای مملکت و منافع ملی باشد. باور کنید آنقدر خبرنگار آمده بود که همه تعجب کردند. تیم‌ها می‌شنیدند بانوان ایران، تعجب می‌کردند. آنها می‌گفتند ما هر فیلمی از زن ایرانی دیدیم، یا فیلم زن عشایر زردکوه بوده که بچه‌اش به رودخانه افتاده و بچه رفته و ایل هم رفته یا روبند و فلان! و یا ... خلاصه می‌دیدند و تعجب می‌کردند، زن ایرانی کوهنورد؟! آمده‌اند اینجا؟!!

فیلمش هست و حتی شبکه‌های گوناگون تصاویر را نشان دادند. احساس خوشایندی داشتیم، چون بخشی از اهداف برنامه در حال آشکار شدن بود. به هر حال، کار انجام شد، ولی کاری که می‌توانستند در کشور انجام دهند صورت نگرفت. تا یک سال و نیم بعد، بدهی‌های

این صعود را دادم. البته عیبی ندارد چون معتقدم ما به خون شهدا و مملکت بدهی داریم و باید دین خودمان را ادا کنیم. من از سازمان ارتباطات اسلامی خواستم که این خبر را منعکس کند، این نخستین بانوی مسلمان کوهنورد است، اما از سنگ صدا درآمد، از سازمان ارتباطات اسلامی صدا بر نیامد.

چرا ما این قدر در مسائل غرق هستیم که نمی‌فهمیم رئیس (IOC کمیته بین المللی المپیک) در دنیا، معادل دبیر سازمان ملل اعتبار دارد. ورزش این قدر در دنیا برد دارد. شما ببینید در کانادا چگونه با ما برخورد می‌کنند، وقتی به نفری که سال گذشته در اورست کمک کردیم در تلویزیون خودشان از ایرانی‌ها تعریف کرده که به من کمک کردند و نجاتم دادند. کانادا با ما موضع سیاسی دارد، ولی چقدر از کانال ورزش برای ایران می‌شود تبلیغ کرد. چرا دست‌اندرکاران فرهنگی چنین نمی‌کنند؟ چرا سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از این موضوع استفاده نکرد؟

حتما باید یک عنصر سیاسی باشد یا یک سیاسی‌کار تا این کار را بکنند. مشکل ما این است که نتوانستیم خودمان را خوب معرفی کنیم. در مورد صعود ما در مجلات خارجی، صفحه‌های زیادی نوشته شده، ولی آنهایی که می‌توانستند نکردند و کوتاهی کردند.

من از سازمان ارتباطات اسلامی نه پول خواستم نه چیزی. گفتم من مواد خام این کار را دارم. شما می‌توانید کتاب و فیلم تولید کنید و به سراسر جهان بفرستید؟ یکی از دوستانم از انگلیس آمد و گفت: ناراحتی من از این است که در انگلیس، تصاویر صعود را از شبکه‌ای انگلیسی دیدم. ببینید این بستر چقدر راحت وجود دارد و ما چه می‌کنیم؟ پول این مملکت را برای چی خرج می‌کنیم؟

سفارتخانه ما در دنیا چکار می‌کنند؟ در هر سفارتخانه‌ای در دنیا که بروید، در محل انتظار یک میزبانی هست که یک سری تبلیغات و کتاب است که شما با آنها آشنا شوید. خوب همین افتخار را روی یک کاغذ چاپ می‌کردند، مگر چقدر خرج دارد؟ وزارت خارجه متوجه این موضوع نیست، وزارت ارشاد بخش برون مرزی ندارد، ما در کجای دنیا کدام رشته ورزشی توانسته بنویسید السلام علیک یا فاطمه‌الزهرا؟! دست‌اندرکاران ما پول را به باد می‌دهند که حرف بزنند، خوب این عمل بود.

در تاریخ دنیا، دو بار اتفاق افتاده که روی قله اورست یک‌بار بگویند: «السلام علیک یا ابا عبدالله» و یک‌بار هم گفتند: «السلام علیک یا فاطمه‌الزهرا». ورزش ارزشی کجاست؟ این ارزش نیست؟! ما چه جوری باید بگوییم این ارزش است؟ اگر می‌گویید معتقد به ولایت هستید، موقعی که می‌خواهید افه بیابید می‌آید از ولایت حرف می‌زنید و از رهبری حرف می‌زنید. مقام معظم رهبری این قدر حرف زدند شما چکار کردید؟

آقای مهندس علی آبادی که رئیس سازمان است، با ما آمدند خدمت رهبری. ایشان این قدر در صعود بانوان صحبت کرد. آقای علی آبادی اگر نقطه‌ای برای این کار با خودکارت گذاشتی، رو کن! به خدا، این حرف را از علی آبادی، به خاطر این که نیستیم نمی‌گوییم، بلکه دلم برای مملکت می‌سوزد. رهبری فرمودند: کار، کار ارزشی است، با این همه زحمت ما چه کردید؟

س: اصلا ماجرا از کجا آغاز شد که بگویند آقاجانی استعفا داده است؟

- ضبط می‌کنی؟ من اصلا استعفا ندادم! نامه من هست. نامه را به شما می‌دهم. من استعفا ندادم. مگر ایشان (علی آبادی) به من حکم داده بود که من استعفا داده باشم، من مدیون این‌ها باشم که اگر حکم برای من زده باشند، اما رو نکنند!

آقای علی آبادی یک سال و نیم است به سازمان آمده، یک صفحه بیاورد که به من حکم داده است. کسی استعفا می‌دهد که حکم داشته

باشد. آقای مهندس مهرعلیزاده می‌خواست من را عوض کند، اما نکرد، حتی حکم نفر بعدی را نوشتند، ولی صادر نشد. اورست که می‌خواستیم برویم، شش ماه سرپرست شدم تا انتخابات برگزار شود.

رفتیم اورست و برگشتیم. نامه نوشتیم که تاریخ مشخص کنید. ایشان گفتند: نه! من که دارم می‌روم، بعدی بیاید هر کاری می‌خواهد، بکند.

گذشت. آقای علی آبادی آمدند. یک نامه برای ایشان فرستادم. در تاریخ ۸۳/۱۰/۴ باید مجمع تشکیل می‌شد ولی برگزار نشده و حکم سرپرستی که به من داده شده پایان یافته، دستور بدهید نسبت به برگزاری انتخابات اقدام مقتضی انجام شود.

آن موقع، معاون ایشان، جمله‌ای به من گفت که خوب نیست بیان کنم، گذشت.

یک‌بار پس از دیدار مقام معظم رهبری به ایشان گفتم، این قضیه مانده و گفتند: باشه، باز هم منتظر ماندم. ۳ یا ۴ دفعه به دفتر ایشان زنگ زدم وقت بگیرند خدمت ایشان برسیم، گفتند کار داریم، وقت هم ندادند.

یک نامه دیگر نوشتیم پیرو نامه قبلی، این مقدار از تاریخ مجمع گذشته دستور بدهید، باز هم پاسخی داده نشد.

پس از دیدار رهبری، دو طرح تهیه کردم و در نامه همین را نوشتیم؛ یکی برای ایشان فرستادم و یکی هم برای آقای حسام و رونوشت هم به دفتر رهبری، راجع به موضوع این دو طرح هم دستوری ندادند.

چون رونوشت به دفتر رهبری رفته بود، از آن‌جا هفت، هشت بار با من تماس گرفتند، چه دستوری داده شده که گفتم هیچی.

یک‌بار دیگر از دفتر رهبری با من تماس گرفتند و گفتند: دفتر علی آبادی گفتند که آقای مهندس دستور داده آقای پیگیری نمی‌کند!

گفتم: مدیون شما و همه هستم اگر دستور را به من بدهند. دستور یعنی این دیگر، مگر من متقاضی نبودم؟ من به رئیس‌جمهور نامه می‌نویسم، دفترش جواب می‌دهد ایشان این طور گفتند. آقای علی آبادی دستور دادند، کجاست؟

یک مسئله هم این وسط هست که هیچ‌جا بیان نکردم. پس از دیدار با رهبر انقلاب، ایشان به دست آقای مهندس قدمی، بخشنامه کردند؛ هر کسی بخواهد با رئیس سه قوه و رهبر انقلاب دیدار کند، باید از ما اجازه بگیرد! نامه‌آن هم هست.

در نامه‌ای که نوشتیم گفتم: بی‌توجهی شما به منش کوهنوردی و انجام ندادن طرح‌هایی است که بر فرمایشات رهبری طراحی کردیم و برای مشروعیت بخشیدن به حضور در فدراسیون فعالیت‌ها تشکیلات که تا به امروز شما اقدام کردید، من دیگر صلاح نمی‌بینم تا روشن شدن قضیه در فدراسیون باشیم. از این رو، از اول هفته آینده تا اطلاع ثانوی در فدراسیون حضور نخواهم یافت.

من در این مدت، هیچ وقت عنوان نوشتیم. من حکمی نداشتم به عنوان یک آدم و با نام خودم می‌فرستادم. به من ابلاغ کردند، همه مدارک ثبت نام را ارسال کنید، ما فرستادیم، ولی گفتند ایشان برگزار نکرده است. شما با X و Y مسئله دارید به کوهنوردی چه ارتباطی دارد؟ شما با فلانی و فلانی مشکل دارید، بروید مسئله‌تان را حل کنید. ضمن این‌که آنان، دوستان و بچه‌های دوران جنگ

هستند. پاشون را هم می‌بوسم. شما هنوز که هنوزه با آدمی که توی سیستان و بلوچستان سال ۵۸ در جهاد بوده، با هم کار می‌کنید. پای فلانی اگر قطع شده با خون برادر من با هم آمیخته شده.

س: الان کوهنوردی ایران در چه وضعیتی است که شما به کنار رفتید؟

- در سال ۷۲ یک نفر از ایران در مجمع جهانی کوهنوردی شرکت کرده و گفته بود، مجمع را بیندازید ایران، او راهو کردند! ما سال ۱۳۸۱ پیشهاد برگزاری مجمع عمومی اتحادیه جهانی را دادیم برای ۲۰۰۸ در ایران برگزار بشود که یک نفر مخالف نداشت. یک نفر خواست حرف بزند، یک خانمی گفت: من توضیح می‌دهم. اینهایی که شما می‌گویید، همه‌اش تبلیغ است. خانم انگلیسی بود و به ایران آمده بود و می‌گفت: این کوه‌ها را رفتیم و ایران را گشتم هیچ کدام از اینهایی که شما می‌گویید نیست. سخنرانی کرد و اکثریت مطلق رای دادند مجمع ۲۰۰۸ در ایران برگزار شود.

این به واسطه چیست؟ کار شده و همکاران من زحمت کشیدند و کوهنوردان ما تلاش کردند تا دنیا ما را باور کند. مشکل ما در دنیا این است که ما خودمان را معرفی نکردیم. رسانه‌های خارجی کار کردند، ولی ما خودمان برای خودمان کار نکردیم. من برای شما کتاب می‌آورم؛ کتاب جیبی فارسی. سفیر وقت کره نامه نوشته آقای آقاجانی، تعجب کردم او من را از کجا می‌شناسد؟ یک کتاب جیبی به زبان فارسی. «کره در گذشته» ۱۰۰ و خورده‌ای صفحه. ما چرا این‌گونه کار نمی‌کنیم ما فیلم نمی‌سازیم آنها می‌سازند، ما کتاب نمی‌نویسیم برای ما کتاب می‌نویسند ولی آن چیزی را که خودشان دلشان می‌خواهد بیان می‌کنند. شما مجله **uia** دو سال پیش را بیاورید، ببینید چقدر در مورد کوهنوردی از ایران مطلب نوشته است. همچنین لامونتا را ببینید که چند صفحه از کوهنوردی ایران مطلب دارد.

مسابقه‌های سنگ‌نوردی آقایان و خانم‌ها هم‌زمان روی یک دیواره انجام می‌شود. ما ۳ مسابقه را در ایران و آن هم جداگانه برگزار کردیم و رئیس مسابقه‌های سنگ‌نوردی جهان را برای بازدید از یکی از آنها آوردیم. خلاصه بحث کردیم برای ۲۰۰۸ حالا که مجمع سالیانه اتحادیه جهانی را در تهران برگزار می‌کنیم یک مسابقه هم بگذاریم ولی جدا، قبول کرد.

من آقای X و Y را فرستادم انگلیس؟ حالا آقای علی‌آبادی ناراحت باشد. دویست میلیون هزینه داشت؟، ایشان دادند؟ من ضربه‌اش را خوردم، مسابقه‌های سال گذشته سنگ‌نوردی آسیا، ۳۸ هزار دلار ارزش داشت. ده روز مانده به مسابقه، نامه نوشتند که ارزش به شما نمی‌دهیم، خوب آخه من این مبلغ را یک دفعه از کجا بیاورم؟ تقویم و تصویب کردید همه چیز را تأیید کردید دو هفته مانده من نامه نوشتم، بعد می‌گویند: ارزش نمی‌دهیم به مسابقه، خوب شما که نمی‌دهید من باید پشتیبانی فراهم کنم، مسابقه‌ها هزینه دارد.

من آقای X و Y را فرستادم مسابقه‌های جهانی را ببینند با رئیس مسابقه‌های جهانی صحبت کنند، شرایط را بسنجند و برگردند و پشتیبانی من را فراهم کنند. حالا به آقایان برخوردی که ایشان خارج رفته‌اند و نامه نوشته‌اند به اینجا و آنجا، که اینها خارج رفتند و من هم پاسخ دادم که اینها با پول خودشان رفتند، حال برای شما زور دارد؟ شما مگر وظیفه‌تان توسعه ورزش نیست؟

این دوستانی که شما در پرسپولیس آوردید برای چه بود؟ برای این که از موقعیتشان استفاده کنید. برای شما خوبه، برای من بد است؟ چون با شما مخالفند! کاش ایشان منشوری می‌نوشتند که این آدم‌ها را در تشکیلات‌ها نیاورید، ابلاغ می‌کردید و تکلیف همه روشن می‌شد و اینقدر ناراحت نمی‌شدید و یک سال هم من را تحمل نمی‌کردید!

این جایگاه کوهنوردی ایران است. من رئیس اتحادیه کوهنوردی آسیا هستم، به خاطر همین چیزها هم نرفتم و عمداً در جلسه حضور

پیدا نکردم. من عضو شورای جهانی هشتم آقای علی‌آبادی دستور داند، سفرها کم شود! من اگر می‌روم برای مملکت می‌روم، احتیاجی به این سفر ندارم. بخواهم بروم با خرج خودم می‌روم. الان تنها از آسیا یک نفر در هیأت رئیسه فدراسیون جهانی قرار دارد، مسئول امور بین‌المللی آقای بختیاری، به عنوان رئیس کمیسیون مقررات. ما در چهار کمیسیون تشکیلات جهانی عضویت داریم.

خدا شاهد است، رئیس قبل از من در اتحادیه آسیا، هر سفری که می‌رفت زیر ۱۵ نفر همراهش نبودند. نمی‌شود گفت که رئیس هستیم پول هم خرج نمی‌کنیم سفر نمی‌رویم، در جلسه هم شرکت نمی‌کنیم. این از برد بین‌المللی، توانمندی و تجربیات کوهنوردی است. شما ببینید امروز ما در ایران نفر ۸۰۰۰ متری چقدر داریم؟ این سرمایه است از کجا جمع شده ما حداقل ۳۰ نفر ۸۰۰۰ متری داریم، ما حداقل ۵۰ نفر آدم ۷۰۰۰ متری داریم. این سرمایه کوهنوردی ایران است، الحمدالله خدا را شاکرم، لطف و عنایت خدا باعث شد راه باز بشود. الان کوهنوردها خودشان با هزینه شخصی خرج می‌کنند و می‌روند.

من دنبال باز شدن این در بودم. از سال گذشته با هیأت رئیسه صحبت کردم و گفتم بهتر است فدراسیون الان خودش را آرام آرام از اجرای برنامه‌های ۸۰۰۰ متری کنار بکشد. مگر کارهای خاص و کلیدی که وجود داشته باشد. الان طوری شده که از آدم‌های متخصص ما استفاده می‌کنند، پول خرجشان می‌کنند که سرپرستی تیم هایشان را کرده یا مربیگری کنند.

این به فکر سیستم بودن است، چرخه مالی درست شده، نیاز نیست به فدراسیون بیاید، همین که در کوهنوردی بچرخد کافی است. در مقایسه دهه ۷۰ با دهه ۸۰ ببینید، تعداد مغازه‌های لوازم کوهنوردی و وسایل چقدر شده است، تعداد شرکت‌هایی که راه افتاده چقدر است؟ این رشد و به صورت جهشی اتفاق افتاد. اما چه فایده؟ ما میزبانی سنگ‌نوردی قهرمانی آسیا را داریم، شما ببینید کمیته ملی المپیک چند اردوی ما را حمایت کرده است؟ سازمان تربیت بدنی چند اردو را پشتیبانی کرده است؟ یعنی رشته کوهنوردی به اندازه کبدی نیست؟ به اندازه آلیش نیست؟

س: قبول دارید مجموعه جدید سازمان ورزش اولویت‌ها را نمی‌شناسند؟

-قبلی هم نمی‌شناخت، آقای مهرعلیزاده فقط برای این که رأی را در کمیته ملی المپیک به فلان سمت هدایت کند، ۱۰ فدراسیون آورد. من به بازرسی گفتم شما ببینید بند «پ» که بعدا بند «ب» شد قانونش چیست؟ یک درصد سرجمع بودجه کل تشکیلات دولتی، می‌دانید چقدر پول است؟ کجاست؟ از این پول چند صدم درصد به فدراسیون کوهنوردی رسیده است؟

ما صعود کردیم، مهرعلیزاده بودجه ۶۰ میلیونی ما را ۵۰ میلیون تومان کرد! گفتم: کمیسیون دبیرخانه بند «پ»، آیین‌نامه می‌گوید، مسئول جمع‌آوری و توزیع این پول است. شما ببینید به کدام فدراسیون‌ها رسیده است؟ فدراسیون‌های موفق، ارزشی؟

آقا! ما بعد از اورست چه کار کنیم که موفق باشیم؟ بریم از آن بالا خودمان را به پایین بیندازیم شما باور کنید موفقیت به دست آمده در سطح جهان است؟ چرا نمی‌دهند؟ به کجا می‌دهند؟ به یکی از رؤسای فدراسیون‌ها گفتم: شما چقدر گرفتید؟ گفت: به خدا اگر یک ریال گرفته باشیم. پس به چه رشته‌ای می‌دهند، اولویت به قول شما کجاست!؟

حضرت امیر نامه‌ای معروف به مالک می‌فرستد در یکی از شماره‌های گاهنامه این نامه را منتشر کردیم، شما این را بخوانید بعد ببینید صادق آقاجانی اگر فلانی بهش فحش داد، حق دارد او را براند. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: افراد زیادی دور تو جمع خواهند شد و مصالح خود را به عنوان مصالح جامعه به خورد تو خواهند داد. ای مالک، همانگونه که پدر باید عیوب فرزند را ببوشاند، عیوب مردم را ببوشان تو

وقتی والی مصری، پدر آنانی.

سال ۶۵ برادرم (یک سال قبل از شهادتش) من را صدا کرد و گفت: صادق! حواست را جمع کن، تو پدر همه کوهنوردها هستی. تفکیکشان نکنی ها که خشم خدا درمی آید. ما کجا زندگی می کنیم؟ با کدام شعارها و چه اعمالی داریم انجام می دهیم؟!

س: از حال و روز بچه های کوهنوردی بعد از این ماجراها خبر دارید؟

-از روز جمعه بعد از پخش خبر اگر پرینت تلفن من را بگیرید متوجه می شوید چقدر از بچه ها به من زنگ زدند؛ رؤسای هیأت ها، معاونین مدیرکل ها، بعضی مدیرکل ها و... من با اینها برادرانه کار کردم. بچه های داخل فدراسیون همانطور که گفتم خونمان به هم گره خورده است.

س: مشکل از کجا بود؟ داخل رشته و اسامی آن یا خارج از مجموعه کوهنوردی؟

-البته نمی توانیم بگوییم مشکل وجود ندارد. مشکلاتی وجود دارد که بخشی از آن به من برمی گردد من که آدم کاملی نیستم ضعف دارم. اینها می تواند دلایل بروز مشکل را فراهم کند. در اطراف من آدم ها حواس دارند، حب مقام دارند، نفس دارند و ممکن است در وجود خود من هم وجود داشته باشد. من چنین چیزی را رد نمی کنم و فلسفه کامل وجودی را درک کرده ام.

س: برنامه ای دارید که انجمن راه انداخته تا استعدادها و بچه ها هدر نروند و باز هم در کوهنوردی باشید؟

-من موافق چنین چیزی نیستم. رشته مورد علاقه من فدراسیون دارد. فدراسیون یک لغتی از فدراتیویته می آید و عام است، بخش خاصی نیست. کسی حق ندارد آنجا را مال خود کند. منشور تشکیل فدراسیون های ورزشی در دنیا مغایر چنین نگرشی است. چرا باید چنین تفکر حاکم باشد؟!

چرا باید نگرشی حاکم شود؟ آدم هست که کاغذهایش را جمع کنید (اشاره به کاغذهای مقابلش) سه برابر این به فحش داده است، وجود دارد، ولی من تا امروز «تو» بهش نگفتم و عزلش هم نکردم. این که نمی شود کسی با من موافق نبود و مخالف بود ریشه اش را بزنم. این از نگرش کوچک است که عکس العمل نشان بدهم و کسی از مدیران خارج کنم.

س: دوباره اگر فضا مهیا شود، به کوهنوردی بازمی گردید؟

-من از قبل انقلاب سرباز این انقلاب بودم و یک بسیجی بی ادعا برای کوهنوردی هستم.

منبع: BAZTAB